

فیلم به مثابه فلسفه
کازابلانکا

صالح نجفی



مجله فلسفه و ادبیات
کازابلانکا
فهرست مطالب
بخش اول



نشر لگا

www.legapress.ir

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۱	۱. مرور فیلم
۱۹	۲. واکاوی فیلم
۴۸	سه تناقض کاژابلانکا
۵۳	کتاب نامه
۵۵	نمایه

در آغاز جنگ جهانی دوم، و در پی آسیب‌های ناشی از جنگ در اروپا، شمار زیادی از مردم این قاره در جست‌وجوی امنیت قصد مهاجرت دارند، اما ازدحام جمعیت امکان گذر از لیسبون پرتغال به آمریکا را سخت کرده است. از همین رو، بسیاری ناچارند خود را به بندر کازابلانکا در مراکش (مستعمرهٔ فرانسه) برسانند مگر در آن جا شانس پرواز به سوی آمریکا بیابند.

دو پیک آلمانی حامل روادید خروج رسمی قبل از رسیدن به کازابلانکا به قتل رسیده‌اند و مدارک آن‌ها به سرقت رفته است. سرگرد اشتراسر (گنراد فایت) یکی از افسران ارشد نازی به منظور رسیدگی به این اتفاق و نیز برای جلوگیری از خروج مبارزی اهل چکسلواکی به نام ویکتور لازلو (پل هنرید) که قصد دارد از شهر کازابلانکا به آمریکا بگریزد، وارد این شهر می‌شود.

ریک بلین (هامفری بوگارت) مردی آمریکایی است که در شهر کازابلانکا کافه‌ای شبانه به نام کافه آمریکایی ریک دارد و همواره



پذیرای مشتری‌های سرشناسی مثل فرماندهان نازی است. شبی اوگارت (پیتر لور)، کسی که دو فرستاده آلمانی را به قتل رسانده و برگه‌های رسمی عبور را به دست آورده، برای فروش آن‌ها به کافه ریک می‌آید و محض احتیاط، برگه‌های عبور را تا آمدن مشتری‌ها به او می‌سپارد، اما پیش از آن‌که بتواند مشتری‌هایش را ببیند و برگه‌ها را رد کند، پلیس فرانسه به فرماندهی رنولوی (کلود رینز) او را در کافه شناسایی می‌کند و قصد دستگیری‌اش را دارد. اوگارت به ریک پناه می‌برد، اما ریک اعتنایی نمی‌کند و او را تحویل پلیس می‌دهد.

در این گیرودار، عشق پیشین ریک، ایلزا لاند (اینگرید برگمان) با شوهرش ویکتور لازلو، رهبر جنبش پایداری که تحت تعقیب نازی‌هاست، وارد کافه می‌شوند. سام (دولی ویلسون) نوازنده کافه و یار قدیمی ریک به محض این‌که نگاهش به ایلزا می‌افتد او را می‌شناسد. ایلزا و لازلو همان مشتری‌های اوگارت‌اند که باید برگه‌های عبور را از او تحویل بگیرند، اما متوجه می‌شوند او غیبش زده است. ایلزا که فهمیده کافه برای ریک است، از سام می‌خواهد ترانه خاطره‌انگیز مشترک او با ریک، زمان که می‌گذرد را بخواند. سام ابتدا نمی‌پذیرد اما با اصرار ایلزا این ترانه را اجرا می‌کند. ریک پس از ورود به سالن، خشمگین از شنیدن آهنگ، به طرف سام می‌رود اما با دیدن ایلزا جا می‌خورد و این دیدار دوباره، برای هر دو طرف با طغیان احساسات همراه می‌شود.

بعد از رفتن ایلزا و شوهرش و تعطیل شدن کافه، ریک به مشروب پناه می‌برد و از سام می‌خواهد آن آهنگ خاطره‌انگیز را باز برایش اجرا کند. او خاطرات قدیمی خود در پاریس را به یاد می‌آورد. در فلاش‌بک می‌بینیم این دو از جاده‌ها و مناظر مختلف عبور می‌کنند و عاشق هم‌دیگرند. اما باهم بودن آن‌ها چندان نمی‌پاید. ریک از گذشته ایلزا هیچ اطلاعی ندارد و ایلزا هرگز نخواستسته در این باره با او صحبت کند. آن‌ها به خاطر ورود قریب‌الوقوع نازی‌ها به پاریس و احتمال دستگیر شدن ریک قرار می‌گذارند با هم به ماریسی بگریزند. در آخرین لحظه، ایلزا به ایستگاه قطار نمی‌آید و سام نامه‌ای از طرف او به ریک می‌رساند که خطاب به او گفته: «من نمی‌توانم با تو بیایم، یا حتی دیگر ببینمت. نباید بررسی چرا، فقط باور کن دوستت دارم. برو عزیزم، خدا نگهدارت». ریک بدون ایلزا پاریس را ترک می‌کند.

ایلزا و لازلو در زمان حال فیلم به شدت به برگه‌های عبور نیاز دارند، چون با گذشت چندین روز از اقامت‌شان در کازابلانکا تنش میان نیروهای آلمانی و لازلو بالا گرفته و او تهدید به مرگ شده است. لازلو پی می‌برد که برگه‌های خروج پیش ریک است و شبی به همراه همسرش ریک را در کافه ملاقات می‌کند. او سعی می‌کند ریک را راضی به تحویل دادن برگه‌ها کند اما موفق نمی‌شود. در همین لحظه فرماندهان و سربازان آلمانی با صدای بلند شروع به خواندن سرود حماسی آلمان می‌کنند. لازلو، در مقابل، سراغ ارکستر کافه می‌رود و از آن‌ها می‌خواهد سرود ماریسی یزبنوازند و خود نیز همراه با آن‌ها شروع